

این شانس من بود که در دورانی متولد شدم و در دورانی به دانشکده رفتم که دکتر علی شریعتی آنجا بود. من تا روزی که زنده‌ام، آنچه می‌دانم مدیون این مرد هستم

می‌دیدیم که از پیش ابوذر می‌روند. نمایش با همین شروع می‌شد و ترک علاقه دنیوی ابوذر را نشان می‌داد. ابوذر می‌گفت: «برو! ای تو! ای زن! همچنان دور باش. آسمان ضعف ابوذر را ندیده است.» یعنی تمام چیزهایی که می‌توانست باعث ضعفش بشود، در این مبارزه از خودش دور کرد. ابوذر اول نمایش در حال مرگ است؛ بعد بلند می‌شود و زندگی‌اش را بازسازی می‌کند. از حالت پیرمرد، به تبعیدش برمی‌گردد و زمانی که ام‌ذر را رد می‌کند، ساخته می‌شود؛ سپس نمایش را آغاز می‌کند و در واقع حسرت آن چیزهایی را می‌کشد که پیغمبر (ص) و علی (ع) دوست داشتند اتفاق بیفتد. در واقع کسانی نگذاشتند این هدف محقق شود که به زندگی‌های شاهانه برگشته بودند.

سطحی، خیلی از او خوششان نمی‌آید. همچون جنگنده‌ای استخوان پای شتر را برمی‌دارد و در دربار، سر کعب‌الاحبار را می‌شکند. می‌گوید اگر از پول خودت می‌سازی، اسراف، اگر از پول بیت‌المال می‌سازی، حرام است و خراب کن. آنجا می‌خواهند به او یاد دهند و آیه قرآن برایش می‌خوانند. کعب‌الاحبار می‌گوید: «الناس مسلطون علی اموالهم» و او می‌گوید: «یهودی زاده، چرا این آیه را نمی‌خوانی؟ «و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم عذاب الیم». سه شبانه‌روز او را می‌زنند و باز دوباره می‌آید. این جمله پیامبر هم نشانهٔ مظلومیت اوست که می‌گوید: «ابوذر تنها زندگی می‌کند، تنها می‌میرد و تنها برانگیخته می‌شود.» ابوذر نفس آن ستمی است که به اسلام

بود و بروشور را طراحی کرد.

استقبال دانشجویان از این نمایش چگونه بود؟

خیلی از کار استقبال شد. بسیاری از دانشجویان و اساتید دانشگاه نمایش را دیدند. طبیعی بود که خیلی‌ها هم به نحوهٔ اجرای کار ایراد داشته باشند. در بین آن‌ها عده‌ای انسان متحجر هم بودند که می‌گفتند چرا شخصیت ابوذر را نمایش کردید و به تصویر کشیدید. توده‌ای‌ها و مارکسیست‌های آن دوره خیلی از این کار خوششان نمی‌آمد؛ البته از بخش‌هایی از نمایش که صحبت مسالوات بود و با افکار التقاطی آن‌ها سازگار بود، خوششان می‌آمد؛ ولی آنجا که صحبت اعتقاد و ایمان و بود، نه. این نمایشنامه ده شب اجرا شد و هر ده شب آن قدر سکوت غریبی در سالن

باشد. وقتی نمایشنامه را خواند، گفت: «اینکه مقاله است! این‌ها که نمایشنامه نیست.» گفتم نوشته‌ایم تک‌خوانی بلند در بازسازی یاد. در واقع، اسم نمایش «ابوذر، تک‌گویی بلند در بازسازی یاد» بود. گفت: چطوری می‌شود؟ گفتم من این را نمایش می‌کنم. وقتی دکتر نمایش را دید، بالینکه براساس همان کتاب ابوذر غفاری خودش نوشته شده بود، بلند شد و جلو تماشاچی‌ها فریاد زد: «خدا، تمام عقده‌های من ریخت. کاری که دانشگاه الازهر جسارت انجامش را نداشت، شما انجام دادید و آن تظلمیر ابوذر بود.» بعد از اتمام اجرای ابوذر، دکتر شریعتی کتاب «امام علی (ع) مشعلی و دژی» نوشتهٔ سلیمان کتانی را به من داد. در اول آن کتاب نوشته بود: «به برادر ارجمندم داریوش که از طرح و نور و رنگ، کلمه ساخت و در ابوذر، خود در متن بازی حضور داشت.» سلیمان کتانی مسیحی است و کتابش یکی از بهترین کتاب‌هایی است که راجع به علی بن ابیطالب نوشته شده است. فکر می‌کنم همین برای من کافی بود و چیز دیگری از خدا نمی‌خواستم.

چرا کارگردانی و اجرای این کار در حسینیه ارشاد را پذیرفتید؟

خیلی‌ها خواستند که این نمایش را در دانشگاه‌های دیگر ببریم؛ اما متأسفانه به دلیل گرفتاری بچه‌ها این اتفاق نیفتاد؛ قرار شد این کار را به حسینیه ارشاد ببریم؛ ولی گفتند موسیقی این کار را باید برداری و من حاضر نبودم به هیچ‌جای آن نمایش و متن دست بزنم. بهر حال این سعهٔ صدری که الان هست، آن موقع نبود. خیلی‌هلی‌ترسیدند.

وقتی به این نمایش فکر می‌کنید، کدام قسمت از آن تک‌گویی در ذهنتان نقش می‌بندد؟

متأسفانه آن موقع دوربین نبود و خیلی از دوربین‌ها هم بضاعت گرفتن این صحنه‌ها را نداشتند؛ اما از طرفی خیلی خوب است. خاطره‌اش ماند و همیشه مثل عطر در وجود من پراکنده است. مثل عطری که هیچ وقت بویش از بین نمی‌رود. همان‌طور که شریعتی هیچ وقت در روح و ذهن و قلب من کمرنگ نمی‌شود. در بخشی از نمایش، بازیگر ابوذر جلوی سن نمایش می‌آمد و می‌گفت: «هان! ای خران! هیچ‌کس ستم را نپذیرفته است جز خر قبیله و میخ طولی‌ه‌اش.»



حاکم بود که هر کس به تالار رازی می‌آمد، فکر می‌کرد تعطیل است. به هر حال گمان می‌کنم این کار اولین نمایش در دانشگاه، حتی در ایران بود که زندگی یکی از صحابی پیامبر به روی صحنه تئاتر رفت؛ آن هم در زمانی که کسی به فکر نمایشی کردن این شخصیت‌ها و موضوعات نبود.

نظر دکتر شریعتی دربارهٔ کارتان چه بود؟

دکتر فقط می‌دانست صغیری بازی می‌کند. باور نمی‌کرد چنین نمایشی

محمد (ص) و به علی بن ابیطالب (ع) و تشیع شد. صحابهٔ دوستدار علی بن ابیطالب (ع) که در گرسنگی می‌میرد، این تنها کسی است که در ریزه از گرسنگی می‌میرد. مردی که می‌گوید: «در شگفتم از کسی که در خانه‌اش نان نمی‌یابد و با شمشیر آخته‌اش بر مردم نمی‌شورد.» این جمله روی بروشور نمایش هم بود. آقای علیرضا افخمی یکی از همان سیاه‌پوشان بود که در نمایش بازی می‌کرد. او خطاط و نقاش

ابوذر شخصیت مهمی در تاریخ اسلام است. او قبل از اینکه پیغمبر را ببیند، خدانشناس بود و نماز می‌خواند. پیامبر می‌گوید: «ابوذر، به کدام سو نماز می‌خواندی؟» می‌گوید به هر طرف که او مرا می‌کشید. در جنگ تبوک گم می‌شود و وقتی سایه‌ای از دور دیده می‌شود، پیغمبر می‌گوید ان شاء الله ابوذر باشد؛ یعنی به این اندازه دوستش دارد. این شخصیت، شخصیت کوچکی نیست؛ به همین دلیل مذاهب اربعه و مذاهب